

هراس آن برای جلوگیری از حصول مرور زمان ضامن و نافع است
 حال باید دید که مرور زمان در حکم و مجازات چه اثری دارد و قرار دادن ضمانت اجرا برای منع مرور زمان خوب است یا بد که در مقاله آینده بیبحث آن مبادرت میشود.
 حسینقلی عدالت پور

مستخدمین خیانت کار ایجاد کمال زحمت و تولید منتهای مشقت را مینماید زیرا در قوانین جزائی مخصوصاً قوانین کیفری کشور ما جرء داد رس ها و مأمورین کشف جرائم که مرتکب خیانت و غرض شوند جنایت و گناهی است که کیفر آن فقط يك یادو درجه از کیفر قتل پائین تر منظور گردیده و قهرآ بیم و

قانون وضعی - قانون طبیعی

۲ - محتویات قانون وضعی - قانون وضعی بتمام دادنامه های قانونی که در يك شهر و یا کشوری بطور خصوص و یا عموم جاری است . شامل خواهد بود . بمعبارتی دیگر : قانون وضعی محتوی بقواعدی است که يك جنبه الزام آوری را دارا بوده و از طرف مقنن بمارسیده باشد .
 ۳ - وجه تسمیه قانون وضعی - علت آنکه این قبیل قوانین را قانون وضعی مینامند برای این است که : قانون وضعی موضوع يك درس معین موجودی است (Concret) که در جای خود نهایت درجه وضوح دارد . یعنی دادنامه ها و احکام آن قواعد نهایت درجه وضوح داشته و دارای يك نص صریح قانونی خواهد بود و بمعبارتی دیگر . قانون وضعی چون مورد دقت يك هیئت قانون گذاری واقع شده است و آنان از لحاظ وضوح و روشنائی مفاد آن را وضع کرده اند بدین جهة آن را وضعی می نامند .
 ۴ - علت اجرای قانون وضعی - علت اجرای قانون وضعی . فقط علاقه ها و روابطی است که در اثر زندگی اجتماعی در هیئت و جامعه بشر در جریان است . بمعبارتی دیگر بقاء يك سلسله نظاماتی در میان يك ملت طبیعا مستلزم اجرای قانون وضعی است . چه حفظ و حمایت از حق . بسط و اشاعه عدل و داد . جلوگیری از بزه و گناه

موضوعی را که بمطالعه دانشمندان میگذاریم تا درجه دارای موقعیت حقوقی و درخور توجه است . با دانستن این موضوع انسان در تشخیص فروغ این دو قانون توانا شده و يك میزانی برای شناختن این دو اصلی که در حکم محور علم حقوق است در دست خواهد داشت . بدین جهت بر ما لازم است که موارد حساس این بحث علمی را تحت نظر گرفته و مقدم بر همه در تعریف قانون وضعی گفتگو نماییم :

۱- تعریف قانون وضعی - قانون وضعی Dratpositif عبارت از يك دسته قواعد قانونی است که فعلا وجود خارجی داشته و در يك کشوری بمدلول آنهادريك زمان معینی رفتار و دولت ضمانت اجرای آنها را عهده دار است . اعم از آنکه ریشه و مبنای آنها قواعد طبیعی و یا دستوری و یا توقیعی Le Decrset و یا عادات Coutume و یا احکام Jurisprndence باشد .

بنابراین قانون وضعی چنانچه نام و اسمش حاکی است بایستی مولود فکر هیئت و یا شخص قانون گذاری باشد . با صرف نظر آنکه مبدء و منشاء آن هر چه باشد . پس علماء حقوق در هنگام تعریف قانون وضعی بهیچ وجه نظری بمبدء تکون و چگونگی پیدایش قانون وضعی نداشته و فقط متوجه یافتن صفاتی میباشند که در بالا ذکر کردیم .

درجه انسان را بایک زحمات بلکه لغزش هائی مواجه می نماید .

رومی های باستان قانون طبیعی را در درجه اعلاى اهمیت قرار داده و بایک نظر پراز عظمت بدومی نگریستند چرا ؟ برای آنکه قانون طبیعی محور تمام حرکات دینی ، سیاسی ، اجتماعی ، علمی ، ادبی ، صنعتی ، بازرگانی ، و بالاخره قضائی آنها بوده . و علاوه هلت رومی وقتی می خواست از بیچ و خیم قانون وضعی رهائی یابد و یا از مشکلاتی که دماغ های بی فکر و اراده در زندگانی آن روز تهیه و طبعا مردم را در گوچه های بن بست واله و سرگردان کرده بودند فرار نماید . بقانون طبیعی توسل جسته و آن را سرمشق زندگانی قرار میداد . در قرون وسطی ، بویژه در قرن ۱۷ و ۱۸ قانون طبیعی بمعنائی که ذکر کردیم نزد علماء قانون يك مقام ارجمندی را دارا بوده است .

چنانچه در گفتگوها و سخن رانی ها از قانون طبیعی بمثل اعلى تعبیر میگردد اند بعلاوه معتقد بودند که قانون طبیعی فوق قوانین بشر و دارای يك اصولی است که برای هر زمان و مکانی صلاحیت سیادت خواهد داشت .
۸ - تأثیر این نظریه باستانی در قوانین - عقاید و افکار فلاسفه و علماء در عظمت قانون طبیعی به درجه بالا گرفت . که در قرن نوزده قوانین فرانسه و نمسه کامالاتحت تأثیر آنها واقع گردید چنانچه در قانون فرانسه مخصوصاً يك نص قانونی دیده میشود که در آن تصریح کرده است که يك قانون عام نابتی است که مصدر تمام قوانین وضعی خواهد بود . ولی این قانون بتدریج از بین رفته و از حیث متن و مفاد حذف گردیده چنانچه (یورتالیس) که یکی از علماء قانون است میگوید :

تعریف و تحدیدیکه علماء باستان برای قانون کرده اند چون در نظر قوه مقننه برای مقنن لازم و

و بالاخره رعایت از برنامه ها و نظامات مربوط با اجرای قانون وضعی خواهد بود .

۵ - سنجش قدرت قانون وضعی - برای سنجیدن اندازه قدرت و میزان قوت قانون وضعی و آزمایش درجه نفوذ آن کافی است که بآراء عمومی مراجعه کرد . چه تنها پشتیبان قانون وضعی عقائد و افکار ملت است . بنابراین هر گاه بخواهیم درجه قدرت يك قانون وضعی را درک نمائیم بایستی افکار و عقائد مردم را تحت بررسی و مطالعه قرار بدهیم چنانچه جامعه را نسبت بآن قانون دارای ایمانی سرشار و عقیدتی محکم یافتیم البته آن قانون قدرتی کامل و قوتی شامل خواهد داشت .

۶ - قانون طبیعی چیست ؟ - قانون طبیعی قانونی است که بر روی عادات و رسوم اتکاء ندارد . بلکه مبدع و منشاء این قانون قوای درونی انسان که ما تعبیر بعقل و خرد مینمائیم . قانون طبیعی در حقیقت از روان و قوه دراکه آدمیان سرچشمه گرفته و از تجربیات دوره زندگانی يك سلسله کلیاتی وضع مینماید .

۷ - عقیده قدما نسبت بقانون طبیعی - فلاسفه و دانش مندان از علماء باستان نسبت بقانون طبیعی چنین عقیده داشتند که قانون طبیعی عبارت از ایجاباتی است که از مقام منبع عقل نسبت بانسان نازل میگردد یعنی هر چه را که قوه دراکه آدمی حق و یا باطل تشخیص داد عین واقع و حقیقت است . برای آنکه مبنای این تشخیص بر روی وحی عقلی و در حکم سند قطعی است پس قانون طبیعی عبارت از احکامی است که از طرف عقل بما بطور وحی القاء میگردد در این صورت قانون طبیعی سرمدی و ابدی و بعلاوه لایتغیر و برای همیشه و تمام اوقات محور حرکات عقلانی نوع بشر خواهد بود . قانون طبیعی را طبیعت بعقل و خرد تعلیم کرده و قوه عامله نیز بما یاد میدهد . قواعدی را که بنام قانون طبیعی تعبیر می نمایند تحدید و تعریف آنها بسی مشکل و شناختن آنها تا

مفید نیامد بدین جهت از آنها صرف نظر گردید چه آنها يك سلسله مطالبی است که از لحاظ جنبه علمی مورد مطالعه ولی از مد نظر قانون گذاری هیچگونه نفعی بر آن متصور نیست .

و همچنین در ماده ۱۸۱۱ از قانون نمسه نیز چنین میگوید :

وقتی دادرس نتواند دادنامه را با نص صریح قانون وضعی تطبیق نماید بایستی بقانون طبیعی مراجعه نماید) پس بالنتیجه معلوم شد که تا قرن ۱۹ موقعیت قانون طبیعی در دنیا باقی بطوریکه اثر این موقعیت در قوانین فرانسه و نمسه دیده میشد تا بتدریج قوانین طبیعی آن موقعیت عالی خود را از دست داده و فقط از مد نظر علم و دانش مورد توجه و مطالعه علماء قانون قرار گرفته ولی از مد نظر قانون هیچ گونه تأثیری در وضع قوانین نخواهد داشت.

۹ - داورى تاریخ در عقیده باستانی نسبت به قانون طبیعی - دسته بنام پیروان تاریخ در عقیده باستان نسبت بقانون طبیعی قضاوت و داورى شکفت آوری کرده اند چرا که میگویند :

قانون وضعی مولود عوامل اجتماعی يك ملت است. بنابراین هیچگونه تماسی با قانون طبیعی نداشته و در تحت تأثیر آن واقع نخواهد بود چه وقتی ما بتاریخ مراجعه مینمائیم میبایم که قانون وضعی بر روی يك نیازمندیهای اجتماعی تکوین شده . آنگاه در تحت ناموس عام نشو و ارتقاء قرار گرفته و يك نظورات ارتقائی برایش دست داده تا مطابق اوضاع اجتماعی امروز گردیده است. در این صورت قانون طبیعی بهر اندازه مهم و دارای موقعیت باشد كوچكترین اثری در قانون وضعی نخواهد داشت . پیروان این عقیده میخواهند بگویند که قانون طبیعی و قانون وضعی هر کدام يك سیر مخصوصی داشته و بطور کلی از هم متمایزاند.

۱۰ - عقیده علماء امروز نسبت بقوانین طبیعی - اگر چه پیروان داورى تاریخ بالغاء موقعیت قانون طبیعی داورى کرده اند ولی این داورى بر روی میزان علم و دانش نبوده است. برای آنکه ماتصدیق داریم که قانون وضعی مولود عوامل اجتماعی است.

و نیز اعتراف هینمائیم که قانون وضعی يك مبدء و منتهائی داشته و در این سیریکه از مبدء بمنتهانموده است قهراً يك تحولاتی برایش دست داده تا به صورت امروزی در آمده است. ولی این نکته را هم باید در نظر داشت که نه تنها عوامل اجتماعی در تکوین قانون وضعی دارای مدخلیت است بلکه عوامل طبیعی نیز بی دخالت نبوده و از همین جاتا تأثیر قانون طبیعی دو قانون وضعی تا درجه محرز خواهد شد .

بعلاوه مقنن و با هیئت قانون گذار دارای يك حریت و آزادی فکر و ذهنی میباشد. در هنگام وضع قانون قوانین طبیعی را مورد استفاده خود قرار داده و با اتکاء بآنها موقعیت در عمل برایش میسر خواهد بود. چرا برای آنکه شخص مقنن در اجرای این عمل بایستی بهدایت و راهنمائی يك دلیل و راهنمائی بنقطه نظر خود نائل گردد و بهترین راهنما همان قوانین طبیعی است که از مبدء عقل و خرد سر چشمه گرفته است. بنا بر این عقیده پیروان تاریخ نه تنها تاریخ آن را نائید نمینماید بلکه از روی فکر و اندیشه صادر نشده است. و در این صورت قول بالغاء قوانین طبیعی هیچ گونه دلیلی برایش نبوده بلکه قوه مقننه يك کشوری چون نمیتواند در عمل وضع قانون استمدادی را داشته باشد طبعاً در پیشگاه يك نظام عالی که نظام قوانین طبیعی باشد بایستی خاضع باشد .

و بالاخره بحکم عقل و تجربه ما نمیتوانیم از

قوانین طبیعی چشم پوشی کرده و آنها را در قوانین وضعی بی اثر بدانیم. ناگفته نگذاریم که علت انکار قوانین طبیعی در نظر بعضی فقط برای این است که در تحدید و تعریف آن يك عبارتی که حقا «جامع و مانع» باشد نیافته و توسعه نطاق قوانین طبیعی بکلی مانع از تحدید شده است و بدین جهت است که عده قانون طبیعی را بنام قانون «قیاس عقلی» *Droitrationnel* و عده دیگری بنام قانون «نظری» *Droit ideal ou Droit theorique* نامیده اند ولی این عدم موفقیت برای یافتن يك تعریف جامعی موجب نمیشود که ما قانون طبیعی را بکلی انکار نماییم برای آنکه علوم و معارف اجتماعی همه روزه در ترقی و دامنه آنها بایک سرعت شکفت آوری توسعه مییابد. در این صورت یعنی در سایه علوم اجتماعی ما باین نکته متوجه میشویم که در زمان های باستان مردم بین دین و قانون امتیازی نگذارده و بآنها بیک چشم مینگریستند و بر روی همین نظریه بود که غالباً حکام ولایات از علماء دین انتخاب میکردیدند و بعلاوه اجرای قوانین در صورتی میکردید که يك روابطی با دین داشته باشد.

چرا؟ برای آنکه قوانین طبیعی با قوانین الهی بکلی مخلوط شده و هیچگونه امتیازی بین آنها قائل نبودند. چنانچه بین قانون طبیعی و قوانین اخلاقی نیز امتیازی دیده نمیشد.

و شکفت آور این است که قوانین اخلاقی يك تفاوت آشکاری با قوانین دیگر بویژه قوانین طبیعی دارد برای آنکه قوانین اخلاقی مناسباتی را که انسان با طبقات مختلفه مردم دارد تحکیم مینماید و بعلاوه تمام اعمالی که از بشر صادر میگردد تحت تعلیمات اخلاقی قرار خواهد گرفت. ولی اجرای قوانین اخلاقی در تحت اقتدار حکومتی نیست یعنی قوانین اخلاقی ضمانت اجرا نداشته و چنانچه از آنها تخلف شود کیفر مخصوصی نخواهد داشت. بلکه ضامن اجرای قوانین اخلاقی همان وجدان

و ضمیر باک انسان است.

در صورتیکه قوانین موضوعه این طور نیست. چرا که اولاً ناظر بر روابط انسان با دیگران است.

و ثانیاً در اعمال فقط آنجائی نظر دارد که بهیئت اجتماعی تماس پیدا نماید. و ثالثاً ضمانت اجرا داشته و تخلف از هر يك از مواد قانون کیفر مخصوصی خواهد داشت. ولی در عین حال ما بین این دو دسته از قوانین هیچ امتیازی نبود و جامعه هر دورا یکی می بنداشت.

و هم چنین عموماً مردم فلسفه و قانون را هم بهم اشتباه میکردند. چه می دیدند که قواعد فلسفی بشر را به نیکوکاری و زندگی معنوی دعوت مینماید. یعنی فلسفه و قانون هر دو بشر را بیک راه میرانند و هر دو از بشر يك چیز می جویند پس بایستی این دو یکی باشند و خلاصه آنکه بشر آن روز نمیتوانست ما بین قوانین فرقی بگذارد بلکه قوانین طبیعی. اخلاقی. دینی. فلسفی. و وضعی را یکی میدانست ولی بعد از اثر توسعه فرهنگ و دانش بویژه ترقی علوم اجتماعی رفته رفته این اشتباه دفع شده و بتدریج دماغ ها به تشکیلاتی که در قوانین است آشنا دانستند که هر يك از قوانین از مبدع مخصوصی سرچشمه گرفته و علل مخصوصی موجب تکوین آن گردیده و دارای يك تطورات مخصوصی بوده و بالاخره هدف مخصوصی داشته است.

صحیح است که تمام قوانین برای جلب نفع و دفع ضرر از نوع انسان وضع شده است ولی چنانچه دیدیم هر يك دارای امتیازات مخصوصی میباشد و بالاخره نتیجه تمام نکارشات ما این شد که قانون طبیعی جنبه وجودی خود را از دست نداده و در قوانین موضوعه آثاری از آن مشاهده مینمائیم. مثلاً: احترام انسان. بدیستم. خوبی عدل و داد. و بالاخره رعایت از قانون تماماً تاثیرات قانون طبیعی است که در قوانین موضوعه وارد شده است.

ناگفته نگذاریم که مقصود ما از قانون طبیعی نه بمعنایی است که در قرون وسطی معهود بوده است چه در آن دوره قانون طبیعی عبارت بوده است از

بگذرسته قواعد یک حکم اصول و باسرمشق را داشته ولی امروز قانون طبیعی بتمام آن قواعد عقلانی اطلاق می گردد. که فقط از مبدا عقل سرچشمه گرفته و هیئت قانونگذار را در عمل تقنین قوانین دلائل و راهنمایی نماید تا وضع قوانین کاملاً بمنفعت جامعه و ملت قرار گیرد.

این است که عده قانون طبیعی را «مثل اعلی» برای دادگستری دانسته و تنها هدف مقصود جامعه قرارش داده اند.

بنا بر این همان طوریکه پیروان تاریخ گفته اند عوامل اجتماعی موجب میشود که قوه مقننه برای حفظ منافع و یا تحکیم روابط مختلفه بشر یک قوانینی وضع نماید

ولی آن قوه مرموزی که باعث اتقان و محکمی و یا جامعیت و یکوئی قوانین وضعی میگردد کدام است؟ آن سر پنهانی که علت تمامیت قانون وضعی شده که بمنفعت جامعه تمام شود. چیست؟ فقط قانون طبیعی

بسی قانون طبیعی همان مثل اعلی برای عدل و دادگستری است. که در هر دوره و زمانی بایک روش مخصوصی برای ملت نه تنها طلب کار سود و دورکننده زبان بوده است بلکه پشتیبان قوانین و روان و حقیقت حق خواهد بود.

در اینجا لازم است گفته شود که جمعی از علماء حقوق قانون طبیعی را باینطور تعریف کرده اند قانون طبیعی عبارت از یکدسته قواعد محدودی است *Maxime* که بر روی قواعد دادگستری *quite* و ذوق سلیم *bon sens* استوار شده است و بنا بر این در مقنن تاثیر فوق العاده داشته و بدون آن قانون وضعی در حقیقت ناتمام و بی نتیجه خواهد بود.

۸ - بیان حقیقت مثل اعلی - ما اگر بخواهیم حقیقت مثل اعلی را از لفافه های وهم و اندیشه بیرون کشیده و خیلی ظاهر و عریان در انظار جلوه گر نمائیم.

بایستی روح عقیده دودسته از علماء حقوق را بمطالعه عموم گذاریم.

این خود واضح است که علماء حقوق بدو قسمت منقسم شده اند. دسته برای نگاهداری حق - داد - قانون فرد را مقدم بر جامعه دانسته و معتقدند که در اجرای حق - داد - قانون باید فرد را مقدم بر جامعه دانست: دسته بعکس هیئت اجتماعی را مقدم بر فرد تشخیص داده و عقیده مندند که در هنگام اجرای مفاهیم نامبرده بهتر آنکه جامعه مقدم بر فرد باشد.

دسته نخستین یعنی طرفداران فرد *indivulism* می گویند:

بشر از نقطه نظر بشریت و انسان از لحاظ آنکه انسان است دارای حقوقی است این حقوق بدرجه ثابت و محکم است که قوانین وضعی جهان چاره جز تایید و امضاء آن نب داشته و بدین جهت در تمام قوانین دنیای متمدن حقوق انسان از لحاظ انسانیت پذیرفته و قبول شده است.

و همین حقوق افراد بشر است که مبدا تکوین قانون شده است و این خود بدیهی است که احترام انسان از بیمان دوره های باستانی یعنی پیش از آنکه بشر تشکیل حکومت بدهد بوده است پس احترام انسان فوق قانون است. یعنی هیچ قانونی نمیتواند احترام بشر را لغو و یا ملغی نماید. و بنا بر این عمل شخص مقنن و یا هیئت قانونگذار بایستی متوجه این نکته باشد. که: «بشر بدرجه آزاد است. که بمرز آزادی دیگران تعدی و تجاوز ننماید» و در این صورت عمل مقنن یک عمل ایجابی و مثبتی نیست. چه احترام بشر از لحاظ بشریت قبل از پیدایش حکومت و قانون موجود بوده است بلکه عمل مقنن فقط یک عمل سلمی است. برای آنکه مقنن تنها کاری که کرده است. این است که یک امر مسلم و محقق را که طبیعت آنرا خاطر نشان تمام عقلاء عالم کرده است. تصدیق مینماید.

ناگفته نگذاریم که پیروان این عقیده میگویند:

مثل اعلی. همان احترام انسان است از مد نظر انسانیت یعنی مثل اعلی برای عدل و داد و حقیقت داد گستری این است که ما انسان را بآن طور بیکه هست بشناسیم. و البته پیشرفت این عقیده. باشکستن عظمت قانون بی تماس نبوده. چه حق فرد را محور و اساس قرار داده است.

دسته دوم که از طرفداران هیئت اجتماعی محسوب و جامعه را مقدم بر افراد تشخیص داده اند. چنین گفته اند که: جانب داری از افراد تا آنجائی بر ما واجب است که مزاحمت با حقوق هیئت اجتماعی نشده باشد. چه احترام فرد نه از لحاظ شخص اوست بلکه این موقعیت و احترام برای هیئت اجتماعی و از لحاظ احترام ملت خواهد بود.

پس بر قوه مقننه و یا شخص قانونگذار واجب است که در درجه اول مصالحت هیئت اجتماعی را در نظر گرفته و چنانچه نظر بهم به فرد دارد بسالاستقلال نموده بلکه بالطبع از جهت عضویت اوست در هیئت اجتماعی. بنابراین لازم است هیئت قانونگذار همانطور بیکه طرف داران فرد میگویند. «فرد آزاد است» خود را آزاد بدانند. ولی با اعتراف باینکه «هیئت اجتماع حق انتفاع از او را خواهد داشت» علاوه علاقه مندان با افراد چنانچه حقا نقطه نظر آنها حفظ حقوق افراد است بیک راه بهتری در دست دارند که حمایت از ضعف و تیره بختان خواهد بود. چه این واضح و روشن است که بر روی عدم تساوی افراد طبیعت یک ضررهائی یک عده مخصوصی متوجه ساخته است. طرفداران افراد ممکن است برای جبران این خسارت و زیان عدم تساوی تا آنجا بیکه میتوانند کوشش نمایند یعنی موجباتی فراهم نمایند. تا مردمان تیره بخت بیچاره تا اندازه تلافی زیانیهای وارده بر خود را بنمایند بدیبهی است وقتی مقتضیاتی باعث گردید که افراد استفاده های مشروعی از هیئت اجتماعی نمودند طبعاً بمنظور طرفداران آنها تمام شده و حقوق آنان محفوظ خواهد

بود. ولی در عین حال بایستی بدانیم همان طور بیکه افراد بجامعه حقی دارند جامعه نیز بر آنها حقوقی خواهد داشت و در این صورت لازم است در چیزهائی بیکه بزندگانی هیئت اجتماعی کمک مینماید شرکت جویند. علاوه تنها نقطه نظر از نظام قضائی همانا توفیق بین حق و برزه بفر دست با حقوق مخصوص به هیئت اجتماعی. و این خود واضح است که اجرای این منظور هنگامی عملی خواهد شد که فرد نسبت به هیئت و هیئت نسبت بفر دهر کدام اداء وظیفه نمایند البته در این صورت حقیقت عدالت جلوه کرده و مثل اعلی برای داد گستری عرض اندام خواهد کرد. بدینجهت عده معتقدند که میزبان برای شناختن عدل و داد و توسعه داد گستری این است که تمام افراد یک جامعه و مات نسبت بیک دیگر ضمانت داشته باشند Solidarity چرا؟ برای آنکه تمام افراد یک ملت نیازمند بیک دیگر بوده و بر روی این پایه و اساس پیدایش رابطه قانونی بین جزء و کل گردیده است. بنابراین در زندگانی مادی و ادبی بدون کمک و مساعدت هم دیگر نمیتوان زیست کرد. پس بیکگی برای همه و همه برای بیکگی. بعبارت ساده تر وقتی تمام مردم بر روی یک مقرراتی در نفع و ضرر شریک شدند مثل اعلی برای عدالت همان است.

۹ - مطابقه قانون با قانون طبیعی - تمام قوانین وضعی باتمام آن اختلافاتی که در مفاد و جنبه ادبی آنها موجود است. بایستی مطابق با قانون طبیعی بوده و گرنه تمام آنها از محور عدل و داد منحرف و متمایل بجور و ستم خواهد بود. چرا؟ برای آنکه مبنای قانون وضعی بر روی یک احتیاجاتی قرار گرفته است که روان داد گستری آنها را تایید کرده است، و نظر باینکه مقنن نمیتواند اتکاء ب فکر و رای خود داشته باشد چه استبداد برای یا رویه تشریح و یا قانونگذاری مخالف است. بنابراین لازم است که قوه مقننه تا آنجائی که ممکن است قوانین وضعی را

با قانون طبیعی مربوط نماید. ولی درباره از موارد مقتضیات سیاسی و یا اجتماعی و بالاخره منافع يك كشوري ايجاب مینماید. که قوه مقننه يك قانونی و یا يك ماده مخالف با قانون طبیعی وضع نماید. در اینگونه از موارد مقنن بایستی بوسیله يك نص قانونی اعلام دارد که این موضوع در اثر يك مصلحت سیاسی و یا اجتماعی

بحکم قانون وضعی ممنوع گردیده است. یعنی این منع مربوط به حقیقت و یا طبیعت آن نیست بلکه فقط از مد نظر حفظ منافع اجتماعی مقتضی است که فرضاً ممنوع باشد. مانند منع زراعت تریاک و غیره.

ملك. خلاقی

بخش پزشکی قانونی و بیماری‌های مغز و

دکتر ع. میرسپاسی

کارشناس رسمی وزارت دادگستری

پزشک و رئیس تیمارستان تهران

طباطبائی

کارورز تیمارستان تهران

صغار و تبه کاری

- ۶ -

وسایل جلوگیری از تبه کاری کودکان

- ۲ -

چگونه میتوان از سایر عواملی که در تولید کودکان تبه کار مؤثر میباشند جلوگیری نمود؟ در شماره پیش و سائل جلوگیری از تأثیر عامل ارث را نشان داده اینک عوامل دیگر محیط، شرایط زندگی خانوادگی و اجتماعی را که دیدیم چگونه در ایجاد کودک تبه کار مؤثرند منظور داشته مطالعه مینمائیم

۱- ضعف و خستگی جسمانی پدر و مادر هنگام انعقاد نطفه مؤثر در کودکان بیمار میگردد چنانچه کودکانی که پس از یک دوره بیماری مهم پدر و مادر و زمان نقاهت پس از بیماری ایجاد میشوند به امراض روحی و جسمی مبتلی هستند و اغلب نارس و هفت هشت ماهه بدنیا آمده در آغاز زندگی دچار ضعف عمومی هستند و زناً و رشداً از کودکان طبیعی کمتر بوده و مراحل مختلف حیاتی

را دیرتر از کودکان سالم طی مینمایند

۲- فقر ابون که خود موجب زندگی ناراحت و گرسنگی است در تولید کودک بیمار همان تأثیر نقاهت را دارد چنانچه بچه هائی که هنگام فقر و تنگدستی ابون دنیا آمده اند روحاً و جسماً از خواهر و برادر هائی که در دوره آسایش و دارائی پیدا شده اند ضعیف تر میباشند بطور کلی فرزندان خانواده های آسوده و غنی بهتر از نوزادگان فقرا روحاً و جسماً نمو مینمایند و این ضعف که در بدو امر ناچیز و بی اهمیت است نسل بعد نسل منتقل شده افزونی گیرد تا آنجا که شرایط مساعد دیگری کمک نموده بصورت بیماری روحی در یکی از اخلاف متظاهر گردد برای جلوگیری از تأثیر ضعف و خستگی جسمانی و فقر ابون اقدامات اجتماعی باید: بالا بردن سطح زندگی توده ترقی نیروی اقتصادی کشور روشن کردن افکار آنان